

نگاهی به نظریه‌های ژئوپولیتیک

عبدالحکیم سلیمی

مقدمه

در عصر حاضر، مطالعه روابط بین‌الملل، پژوهش‌های راهبردی، به خصوص مباحث مربوط به سیاست‌های جغرافیایی (ژئوپولیتیک)، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

از آن‌جا که ژئوپولیتیک در واقع، نتایج جغرافیایی یک سیاست است، در یک تحلیل ژئوپولیتیکی، اهتمام بر آن است که بین مراکز قدرت بین‌المللی و مناطق جغرافیایی رابطه برقرار شود و هدف از آن، تبیین نقش عوامل جغرافیایی در سیاست کشورهاست؛ زیرا وقایع سیاسی همیشه در یک محیط جغرافیایی اتفاق می‌افتد و عوامل جغرافیایی در روند پدیده‌های سیاسی تأثیرگذار است؛ چنانچه گفته شده: «بدون توجه به کلیه عوامل زیست‌محیطی، اعم از انسانی و غیرانسانی، ملموس و غیرملموس، محیط سیاسی بین‌المللی را به طور کامل نمی‌توان شناخت»⁽¹⁾؛ یعنی در عرصه روابط بین‌الملل، بازیگران سیاسی از آزادی تام برخوردار نبوده و به شدت متأثر از عوامل جغرافیایی هستند و از این‌رو، در تصمیم‌گیری‌ها محدودیت دارند.

در نظریه سیاسی - جغرافیایی، ساختار جغرافیایی منطقه‌ای که در آن اعمال قدرت می‌شود، از اهمیت خاصی برخوردار است. استادان فن برای تبیین این اهمیت، از قیاس با شطرنج بهره جسته‌اند که در آن، برای هر بازیکن، علاوه بر نوع و تعداد مهره‌ها، نحوه چیدن آن‌ها در کنار مهره‌های رقیب نیز نقش دارد. بر این اساس، می‌توان گفت: منطقه یا کشوری که به دلیل ساختار جغرافیایی ویژه مورد توجه قدرت‌های رقیب بوده و استعداد برقراری و یا برهم زدن بازی را دارا می‌باشد، حایز اهمیت سیاسی - جغرافیایی است.

سؤالاتی که مطرح می‌باشد، عبارت است از: عوامل زیست‌محیطی چه نقشی در روابط بین‌الملل دارد؟ آیا موقعیت ژئوپولیتیکی - بداته - یک عامل مثبت است یا منفی؟ به بیان دیگر، آیا قدرت‌آفرین است یا عامل ضعف و در ماندگی؟ جایگاه و نقش ژئوپولیتیک در دوران معاصر چگونه است؟

ژئوپولیتیک و عوامل مؤثر در آن

تعریف «ژئوپولیتیک»: «ژئوپولیتیک» مرکب از دو واژه «ژئو» به معنای زمین و «پولیتیک» به معنای سیاست است. در فارسی، معادل‌هایی همانند «سیاست جغرافیایی»، «علم سیاست جغرافیایی» و «جغرافیا - سیاست‌شناسی» برای آن ذکر شده است. در انگلیسی، به آن «جیوپالیتیکس» (Geopolitics)، در آلمانی به خاستگاه اصلی آن، «گنوپولیتیک» (Geopolitike) و در فرانسوی «ژئوپولیتیک» (geopolitique) اطلاق شده است.

در اصطلاح، «ژئوپولیتیک» رویکرد یا دیدگاهی برای سیاست خارجی است که هدف آن تبیین و پیش‌گویی رفتار سیاسی و توانایی‌های نظامی بر حسب محیط طبیعی است. بنابراین، رویکرد ژئوپولیتیک با تفاوت مراتب، بیانگر تأثیر قطعی و جبری جغرافیا در وقایع سیاسی و تاریخی می‌باشد.⁽²⁾

عوامل مؤثر در ژئوپولیتیک

این عوامل به دو دسته تقسیم می‌شود؛ عوامل ثابت و عوامل متغیر که در ذیل، به طور اجمال تبیین می‌گردد:

الف. عوامل ثابت

1- موقعیت: عبارت است از نحوه قرار گرفتن یک نقطه در سطح کره زمین که خود دارای حالت عمومی یا نسبی، خصوصی و ریاضی است. در مطالعات سیاسی - جغرافیایی، حالت عمومی بیش‌تر مورد توجه می‌باشد. به طور کلی، حدود فعالیت هر کشور در امور بین‌المللی، بیش‌تر بستگی به موقعیت جغرافیایی و ارتباط آن با همسایگان (قدرتمند یا ضعیف) و نیز مناسباتش با قدرت‌های بزرگ جهانی دارد.

موقعیت جغرافیایی یا مناسب است یا نامناسب. در عرصه بین‌المللی، موقعیت جغرافیایی مناسب و وجود انسان‌های فعال و

ماهر و توجه به موقعیت جغرافیایی می‌تواند عامل موفقیت باشد. در مقابل، بی‌اعتنایی به وضعیت جغرافیایی، عامل بحران ژئوپولیتیکی به شمار می‌رود. نمونه آن قلمرو جغرافیایی هلال خصیب و نقطه مقابل آن کشور ترکیه است که از موقعیت خود استفاده مناسب برده است. (3)

کشوری دارای موقعیت راهبردی، به ناچار بخشی از راهبردهای نظامی به شمار می‌رود؛ اگر به‌گونه‌ای راهبردی وارد عمل شود، می‌تواند در مسیر توسعه گام بردارد، وگرنه به کانون بحران تبدیل می‌شود؛ مانند افغانستان.

ژان گاتمن در این زمینه می‌گوید: «اگر زمین مانند یک توپ بیلیارد، صاف و صیقلی بود، دلیلی بر مطالعات ژئوپولیتیک نبود و کارایی هم نداشت، اما تنوع در چهره ظاهری زمین است که روابط متنوع انسانی را موجب گشته است.» (4)

موقعیت را به گونه‌های مختلف تقسیم کرده‌اند:

الف. موقعیت دریایی: از زمان‌های قدیم، دسترسی به دریا یکی از عوامل مهم توسعه‌طلبی کشورها بوده است. این تصور عام وجود دارد که در اختیار داشتن آب‌های آزاد شرط لازم برای رسیدن به قدرت جهانی است. بیش‌تر پژوهندگان، مداخله نظامی شوروی (سابق) به افغانستان را دنباله سیاست‌های پیشین روسیه تزاری برای دسترسی به آب‌های گرم دانسته‌اند. (5) کامل‌ترین شکل موقعیت دریایی، موقعیت جزیره‌ای است که برقراری ارتباط زمینی با آن جز از طریق آب ممکن نیست؛ مانند ژاپن و انگلستان. همه جزایر جهان دارای نقش جغرافیایی - راهبردی (ژئواستراتژیک) و اهداف سیاسی - جغرافیایی (ژئوپولیتیکی) هستند.

ب. موقعیت ساحلی: حالتی است که هرگاه شکل هندسی مرز تماس با خشکی محدب باشد، حالت شبه جزیره‌ای پیدا می‌کند، این منطقه به دلیل آن که نقطه حساس اتصال بری و بحری است، منطقه‌ای فعال و نفوذپذیر می‌باشد. بهترین نمونه آن شبه جزیره جنوبی غربی آسیاست. تاریخ چنین سرزمین‌هایی متأثر از آب بوده و تابع آن است.

ج. موقعیت بری مرکزی: سرزمین‌های محصور در خشکی که به طور مستقیم، به آب‌های آزاد راه ندارد دارای چنین موقعیتی است. این‌گونه کشورها اگر مکمل جغرافیایی - راهبردی همسایگان‌شان باشند، هرگز ثبات واقعی نخواهند داشت؛ مانند افغانستان. به عکس، اگر این‌گونه نباشند، از امنیت نسبی برخوردارند؛ مانند سوئیس.

د. موقعیت استراتژیک: مسلماً هر سیاست راهبردی را می‌توان در نقاط یا مناطق ویژه‌ای که از موقعیت حساس برخوردار می‌باشند، اجرا کرد. نقاط استراتژیک به طور کلی، نقش ارتباطی منحصر به فردی دارند که تابع راهبردها و فن‌آوری‌ها بوده و ثابت نیستند و برخی عوامل کمی و کیفی در آن دخالت دارد. نقاط مزبور دارای ارزش‌های متفاوت (نظامی، اقتصادی و یا نظامی - اقتصادی) هستند. نکته قابل توجه این‌که همواره نقاط بحرانی دنیا با نقاط استراتژیک منطبق‌اند. جغرافی‌دانان سیاسی برای مطالعه سیاسی اوضاع جهان با توجه به ویژگی‌های قاره‌ای و منطقه‌ای، چهار موقعیت جغرافیایی مطرح کرده‌اند: موقعیت محوری (مرکزی یا بری)، موقعیت حاشیه‌ای و ساحلی، موقعیت بیرونی (جزیره‌ای) که دارای نقش سرپل‌های نظامی است، و موقعیت استراتژیک که تاریخ‌ساز است. (6)

2- فضا: تا آن‌جا که انسان توانسته است در فضا سکونت کند و با به‌گونه‌ای در آن دخل و تصرف نماید، مورد توجه سیاسی - جغرافیایی است. بنابراین، قلمرو فضایی سیاسی - جغرافیایی با پیشرفت فن‌آوری، توسعه می‌یابد. از آن‌جا که فضای جغرافیایی به عنوان صحنه عملیات جغرافیایی - راهبردی داریم در حال تحول است، به طور مستقیم، بر عوامل سیاسی - جغرافیایی تأثیرگذار است. از این‌رو، نباید این دو واژه را جداگانه مورد تجزیه و تحلیل قرار داد؛ چون در تحلیل سیاسی - جغرافیایی، عوامل و امکانات و یا فقدان امکانات جغرافیایی - راهبردی تأثیری قطعی دارد. به گفته جغرافی‌دان فرانسوی، «هدف نهایی شکست دشمن است، و هدف ژئوپولیتیک و ژئواستراتژی نیز همین است.» (7) جمله مزبور به خوبی بیانگر پیوستگی این دو مفهوم است.

3- وسعت خاک: در گذشته، جغرافی‌دانان از جمله راتزل، وسعت زیاد را عامل قدرت می‌دانستند. بر اساس این تفکر، کشورهای کوچک، محکوم به فنا بودند، اما مطابق تفکر نوین، وسعت سرزمین - به تنهایی - ارزش ذاتی ندارد، بلکه عوامل اقتصادی و ویژگی‌های ملی و وسعت هماهنگ با توزیع جمعیت کشور، در توسعه و نیل به قدرت، تأثیر عمده دارند.

4- هندسه زمین: (Topography) شکل بیرونی زمین شامل مرزها، شبکه آب‌ها و ناهمواری‌ها به نحوی در جغرافیای سیاسی مؤثر است. (8)

5- شکل کشور: یکی از عواملی که نقش فوق‌العاده‌ای در سرنوشت سیاسی کشورها دارد شکل هندسی آن‌هاست. مراد از آن فاصله قطرهای یک کشور تا مرکز جغرافیای آن است. اصل شکل هندسی کشور تعیین کیفیت اعمال قدرت مرکزی بر پهنه

کشور است. از این حیث نیز کشورها به چند دسته تقسیم می‌شوند: (9)

الف. کشورهای طویل: (Elongated) کشورهایی که طول آنها شش برابر متوسط پهناي آنهاست؛ مانند کشورهای شیلی، نروژ، سوئد، ایتالیا و پاناما.

ب. کشورهای دایره‌ای: (Compact) کشورهایی که در آنها فاصله مرکز جغرافیا با مناطق پیرامون آنها در تمام جهات هم‌شکل است؛ مانند فرانسه، بلژیک و سوئد.

ج. کشورهای دنباله‌دار: (Puaturbated) حالتی که در آنها بخشی از یک کشور به صورت دالان یا زائده‌ای وارد کشور دیگر باشد؛ مانند افغانستان، تایلند، برمه و ژنیر.

د. کشورهای پاره پاره: (Fragemented) کشورهایی که مشتمل بر دو یا چند قسمت جدا از یکدیگر می‌باشند که توسط خشکی یا آب‌های بین‌المللی از هم جدا شده‌اند.

ه. کشورهای منگنه‌ای: (Proforated) کشورهایی که همه یا بخشی از یک کشور را در خود جای داده‌اند. کشورهای آفریقای جنوبی از این نمونه‌اند.

ب. عوامل متغیر

عوامل متغیر ژئوپولیتیک عبارت است از:

1- جمعیت: از منظر جغرافیای سیاسی، ساده‌ترین مطالعه جمعیت کشورها، بررسی حالات گوناگون آنهاست. انسان در قبال سایر پدیده‌های طبیعی، مهم‌ترین و مؤثرترین عامل جغرافیای سیاسی به شمار می‌رود. در تحلیل سیاسی - جغرافیایی، انسان کیفی مورد توجه است؛ یعنی انسانی که از مهارت عینی و ذهنی بالایی برخوردار بوده، با درک موقعیت می‌تواند حوادث نامطلوب آینده را پیش‌بینی و تا حد ممکن از وقوع آنها پیش‌گیری کند. به تعبیر دیگر، آنچه در توسعه نقش دارد، جمعیت کیفی است، وگرنه جمعیت - به تنهایی - نه فقط عامل توسعه نیست، بلکه آثار مخربی را به دنبال دارد. امروزه بسیاری از کشورهای در حال توسعه به دلیل داشتن نفوس بی‌کیفیت، دچار بی‌ثباتی هستند.

باثبات‌ترین کشورهای جهان آنها هستند که درصد انسان‌های فنی بیش‌تری دارند. برای هدفمند شدن جمعیت و کارآمدی آنها، توجه به موارد ذیل ضروری است: تأمین غذا و مسکن، ایجاد زمینه توسعه فکری و توزیع نفوس متناسب با وسعت کشور. بی‌اعتنایی به موارد مزبور بحران آفرین است.

2- منابع طبیعی: ارزش و توانایی واقعی یک کشور در گرو منابع طبیعی فراوان و باکیفیت است. غنای هر کشور منوط به طرز استفاده آن کشور از منابع و تولیدات خود می‌باشد. ممکن است کشوری با وجود منابع طبیعی فراوان به قدرتمندی مطلوب نرسد و به قول معروف، «با شکم گرسنه روی گنج بخوابد»؛ مانند کشورهای آفریقای که ثروت‌های طبیعی‌شان صرفاً جنبه امیدواری دارد و بس، یا کشورهای نفت‌خیز که از بدترین نوع وابستگی برخوردارند؛ زیرا این‌گونه کشورها نفتشان را یا به صورت خام به خارج صادر می‌کنند و یا با فن‌آوری وارداتی، آن را تغییر شکل داده، صادر می‌نمایند که در هر حال، قدرت و توانایی آنها ظاهری و خیالی است. منابع طبیعی به دو دسته تقسیم می‌شود:

الف. منابع غذایی: منابع طبیعی که منشأ آنها خاک و تلاش و فعالیت انسان در زمین است. اساس این نوع منابع طبیعی، کشاورزی و دامداری است.

ب. منابع معدنی: منابع طبیعی در صنعت نقش اساسی دارد. وابستگی بشر به مواد معدنی، که از ویژگی‌های شاخص عصر جدید به شمار می‌رود، یکی از عوامل تمرکز قدرت سیاسی جهان امروز است. هر کشوری برای دستیابی به استقلال، پیش از هر فعالیتی، باید نیازهای اولیه غذایی مردم خود را تأمین نماید؛ زیرا خودکفایی در این زمینه، نقشی ارزنده در تعیین سرنوشت سیاسی کشورها دارد. (10)

شاخص‌ترین نظریه‌های ژئوپولیتیک

چنانچه گفته شد، اهتمام و توجه فراوان به مطالعات سیاسی - جغرافیایی از ویژگی‌های دوران معاصر است که هدف آن تبیین تأثیر عوامل جغرافیایی و زیست‌محیطی بر رفتارهای سیاسی ملت‌ها بوده و سعی دارد تا بین مراکز قدرت بین‌المللی و مناطق جغرافیایی رابطه برقرار کند.

در این خصوص، نظریه‌های متعددی ارائه شده است. محور این‌گونه نظریه‌ها، بررسی میزان امکان تغییر عوامل زیست‌محیطی و جغرافیایی در راستای نیازهای انسانی بوده است. پیش از تبیین شاخص‌ترین این نظریه‌ها، توجه به دو نکته ضروری می‌نماید:

نقش عوامل جغرافیایی در روابط بین‌الملل

تأثیر عوامل جغرافیایی و اقلیمی بر رفتارهای سیاسی، گرایشی است قدیمی که ریشه در تاریخ بشر دارد؛ مثلاً، به اعتقاد ارسطو، مردم و محیط آن‌ها جدایی‌ناپذیرند و مردم همواره از شرایط جغرافیایی تأثیر می‌پذیرفته‌اند. (11) ژان بُدن می‌گفت: شرایط جغرافیایی بر روحيات ملی و سیاست خارجی کشورها تأثیر می‌گذارد. (12)

اما این گرایش از دهه 1960 م. با تأکید بیش‌تر بر نقش عوامل جغرافیایی بر رفتارهای سیاسی مجدداً با قوت و قدرت ظهور پیدا کرد و هم‌اکنون در روابط بین‌الملل (در حوزه نظری و عملی)، عواملی مانند جغرافیا، توزیع منابع، توسعه و فن‌آوری از اهمیت و نقش فوق‌العاده‌ای برخوردار است، به نحوی که بدون توجه به آن‌ها شناسایی کامل محیط بین‌المللی ممکن نیست.

از اواخر قرن 19، تأثیر رشد جمعیت بر کمبود منابع، نقش کمبود منابع در منازعات آینده، و جغرافیا و تأثیر فن‌آوری بر منابع و جغرافیا، محور نوشته‌ها در این زمینه بوده که عمدتاً دو گروه «آرمان‌گرایان» و «واقع‌گرایان» در روابط بین‌الملل، انسان را در ارتباط با عوامل جغرافیایی و زیست‌محیطی - به مفهوم وسیع آن - به گونه‌ای که فرهنگ انسانی و ویژگی‌های آن را شامل است، مورد توجه قرار داده‌اند. (13)

«آرمان‌گرایان» با الهام از آثار نظریه‌پردازان عصر روشنگری، مدعی‌اند که با دگرگون ساختن محیط نهادی، می‌توان رفتار بین‌المللی را تغییر داد و بدین منظور، طرح‌هایی را تدارک دیده‌اند تا با تغییر رفتار سیاسی بین‌المللی، رفتارهای انسانی را متحول سازند.

«واقع‌گرایان» بر این نظرند که محیط جغرافیایی کشورها اگر نه تعیین‌کننده، دست کم محدودکننده است و دولت‌ها علی‌رغم اختیار و نقش فعال، به ناچار در چارچوب عوامل جغرافیایی و زیست‌محیطی به فعالیت می‌پردازند. در دوران معاصر، با وجود این‌که اهمیت سیاسی مناطق جغرافیایی، با پیشرفت فن‌آوری وسایل مربوط به منابع طبیعی، موجب تحول و جای‌گزینی عوامل گردیده، اما هنوز به عنوان يك محور تحلیلی مطرح است.

در کنار عوامل جغرافیایی، بیش‌تر محققان و نویسندگان قرن 19 و 20 به نقش عوامل اقلیمی بر رفتار سیاسی ملت‌ها اصرار ورزیده‌اند؛ آب و هوا را نه تنها برای فعالیت سیاسی و امکان دسترسی به منابع طبیعی، بلکه برای مهاجرت اقوام و اختلاط نژادها عامل تعیین‌کننده قلمداد کرده‌اند.

تأثیر فن‌آوری بر جغرافیا

تأثیر فن‌آوری بر عوامل جغرافیایی و زیست‌محیطی یکی از مباحث نادر روز روابط بین‌المللی است. امروزه این سؤال مطرح است که تحولات فن‌آورانه چه تأثیری بر عوامل جغرافیایی دارد؟

با پیدایش فن‌آوری نوین در ارتباطات و حمل و نقل یا وسایل جغرافیایی، منابع طبیعی، توزیع جمعیت، موقعیت راهبردی کشورها و پیشبرد قدرت ملی از اهمیت و توجه بیش‌تری برخوردار گردیده است. از آن‌جا که قدرت ملی و مهار ارضی، هسته مرکزی سیاست‌های جغرافیایی است، کشورهایی که توانایی اعمال قدرت در مناطق وسیع‌تری داشته باشند، واحدهای سیاسی مسلط در نظام بین‌الملل به شمار می‌روند. به طور انتزاعی، رابطه جغرافیا و قدرت (ژئوپولیتیک) در يك چیز نهفته است: توانایی يك کشور در انتقال و جابه‌جایی قدرت برای اعمال نفوذ یا سلطه بر سرزمینی که موقعیت راهبردی دارد.

به اعتقاد بیش‌تر نویسندگان، غالب منازعات سال‌های آخر در مناطق قدرت‌های بزرگ رخ داده است شاید بتوان گفت که حوزه‌های قدرت برتری‌جویان از مراکز خود فراتر رفته و قدرت‌های کوچک‌تر را مقهور خود ساخته‌اند. آن‌ها همواره بر سر حدود یا یکدیگر درگیر شده‌اند. این موضوع بیانگر تأثیرگذاری عوامل جغرافیایی و اقلیمی بر روابط بین‌الملل است. در ارتباط با تأثیر فن‌آوری بر عوامل جغرافیایی دو نگرش وجود دارد:

عده‌ای ادعا دارند که گذشت زمان و تحولات فن‌آورانه به تدریج، از اهمیت و نقش عوامل جغرافیایی می‌کاهد.

در مقابل، عده‌ای معتقدند که تحولات فن‌آورانه عوامل جغرافیایی و زیست‌محیطی را منسوخ و بی‌اهمیت نمی‌سازد، بلکه تحولات مزبور، صرفاً موجب جای‌گزینی عوامل می‌گردد؛ به این معنا که رشته‌ای از عوامل جغرافیایی را جای‌گزین رشته دیگر می‌کند.

در هر حال، پیدایش فن‌آوری‌های نوین در اواخر قرن بیستم، برای توسعه و گسترش سلطه بشر بر سطح زمین و فضای خارج و داخل جو، موجب توجه بیش‌تر محققان و سیاست‌گذاران به روابط سیاسی - جغرافیایی گردیده و مسأله محوری بحث‌های سیاسی - جغرافیایی، توجه به میزان تغییر عوامل زیست محیطی در مسیر نیازهای انسانی بوده است. به گفته لادیس کریستف، «هنگامی که يك کارشناس ژئوپولیتیک جدید به نقشه جهان می‌نگرد، نه به این منظور است که دریابد طبیعت چه چیزی را به انسان تحمیل می‌کند، بلکه می‌خواهد ببیند با توجه به اولویت‌ها، طبیعت چه راهی را به ما نشان می‌دهد.» (14)

پس از بیان دو نکته مزبور، به شاخص‌ترین نظریه‌های سیاسی - جغرافیایی اشاره می‌شود:

1- دریاها و قدرت ملی

ماهان (1840 - 1914) یکی از نظریه‌پردازان شاخص امریکا در زمینه سیاست‌های جغرافیایی است. او در دوره آخرین موج بزرگ توسعه‌طلبی امپریالیستی اروپا و جهانی شدن قدرت امریکا، دست به قلم برد. وی «توان دریایی» را اساس قدرت ملی می‌دانست. نظریه او بر روزولت تأثیر شگرفی گذارد. روزولت کسی بود که نخست در مقام معاون فرمانده نیروی دریایی و سپس به عنوان رئیس‌جمهور در تبدیل ایالات متحده به يك قدرت دریایی عمده نقشی اساسی ایفا کرد.

او در تحلیلی که از تاریخ دریانوردی، به ویژه گسترش جهانی بریتانیا دارد، به این نتیجه می‌رسد که سلطه بر دریاها، به خصوص تنگه‌های راهبردی، برای وجود قدرت‌های بزرگ ضروری است. بر اساس این تحلیل، توان دریایی نقش تعیین‌کننده‌ای برای قدرت ملی و رشد آن دارد. او تحلیل خود را بر اساس این تجربه استوار ساخت که ظهور بریتانیا با تبدیل آن به قدرت دریایی هم‌زمان بوده است. در زمانی که راه‌های دریایی اصلی به راه‌های درون امپراتوری تبدیل شده بود، موقعیت بریتانیا به قدرتمندی او کمک کرد؛ زیرا از يك سو، به دلیل نزدیکی با اروپای قاره‌ای می‌توانست به دشمن احتمالی ضربه بزند و از سوی دیگر، با فاصله مناسبی که از آن داشت، تا حدی از تهاجم آنان مصون بود. بریتانیا با تمرکز قدرت دریایی خود در شمال اقیانوس اطلس و دریای مانش، قادر بود قدرت‌های اروپایی را مهار کند و تا دهه 1890 ظهور نیروهای امریکا، ژاپن و آلمان رقیبی نداشت و البته دستیابی کشورها به چنین موقعیتی به عواملی نظیر وضعیت جغرافیایی، شکل و وسعت سرزمین، ویژگی‌های ملی و نظام حکومتی بستگی دارد. (15)

2- قلب زمین

مکیندر، یکی از نظریه‌پردازان ژئوپولیتیک، همانند ماهان، بین جغرافیا و فن‌آوری رابطه نزدیکی قایل بود. اگر فن‌آوری در زمانی موجب تفوق نیروی دریایی گشت، فن‌آوری قرن حاضر تفوق نیروی زمینی را اثبات کرد. احداث راه‌آهن، ایجاد بزرگراه و شبکه راه‌های نوین، حمل و نقل در بخش وسیع «اوراسیا» را، که تا آن زمان محصور در خشکی بود، تسریع کرد.

مکیندر ابتدا در مقاله‌ای که در سال 1904، در «انجمن سلطنتی لندن» قرائت کرد و سپس آن را پس از جنگ جهانی اول در کتابش با عنوان آرمان‌های دمکراتیک و واقعیت به چاپ رساند، اظهار داشت: «منطقه محوری سیاست بین‌الملل را منطقه وسیعی تشکیل می‌دهد که از اروپای شرقی تا جلگه‌های سیبری امتداد می‌یابد. این ناحیه محوری، که با امپراتوری روسیه تزاری تطبیق می‌نمود، از يك موقعیت استراتژیک برخوردار بوده و سرشار از منابع طبیعی است.» او این ناحیه را «قلب زمین» نامید و اصل معروفش را چنین ارائه داد:

- کسی که بر اروپای شرقی حکم می‌راند، بر «قلب زمین» حکم می‌راند.

- کسی که بر «قلب زمین»، حکم می‌راند، بر «جزیره جهانی اوراسیا» حکم می‌راند.

- و کسی که بر «جزیره جهانی اوراسیا» حکمرانی کند، حاکم جهان خواهد بود. (16)

مکیندر ضمن تأکید بر نقش فزاینده قدرت زمینی، نقش قدرت دریایی را نیز انکار نمی‌کرد؛ زیرا می‌دید که شوروی و آلمان - دو کشور قدرتمند زمینی - قابلیت دستیابی به قدرت دریایی را دارا هستند. او پیش‌بینی می‌کرد که نیمه اول قرن حاضر شاهد مبارزه آلمان و روسیه برای سلطه بر «قلب زمین» و نواحی آن (اوراسیا) خواهد بود.

یکی از اهداف سیاستمداران امریکایی - بدون اشاره به اصل مکیندر - جلوگیری از سلطه دیگران بر منطقه اوراسیا بود. همین موضوع دلیل شرکت امریکا در اتحادیه‌های اروپای غربی و ژاپن و نیز پذیرش تعهدات در مناطق دیگری از سرزمین‌های حاشیه اوراسیا از جمله خاورمیانه بوده است. سیاست امریکا، به خصوص در زمان کسینجر، بر این اساس استوار بود. او سعی می‌کرد تا از طریق برقراری ارتباط قوی با چین، از مصالحه بین دو کشوری که واجد قدرت بزرگ

زمینی بودند، جلوگیری کند. چنان‌که تحرکات و لشکرکشی‌های امروز امریکا و هم قطارانش در افغانستان، آسیای میانه و... نیز براساس این اصل «حاکمیت بر اوراسیا مساوی با حاکمیت بر جهان» به خوبی قابل تفسیر و تحلیل است.

مکیندر طی جنگ جهانی دوم، نظریه یا اصل معروفش را اصلاح کرد؛ در برابر انباشت قدرت در اوراسیا به وزنه تعادلی در قالب جامعه آتلانتیک شمالی قایل شد. به نظر او، هر چند شوروی از این جنگ به عنوان «بزرگ‌ترین قدرت زمینی جهانی» و دارنده بهترین موقعیت سوق الجیشی تدافعی سربر آورد، اما کشورهای حوزه آتلانتیک شمالی، می‌توانند وزنه‌ای تعادلی باشند. حاصل این نظریه، تحقق پیمان «آتلانتیک شمالی» در 1949 م بود (17)

وی معتقد بود که فرانسه، امریکا و بریتانیا می‌توانند دو نقش ایفا کنند: از یک طرف از تجدید حیات آلمان جلوگیری کنند و از طرف دیگر، در برابر شوروی وزنه تعادلی باشند.

3- پیدایش هواپیما

با اختراع هواپیما و کشف وسایل راه‌یابی به فضای ماورای جو، عرصه کاملاً جدیدی در زمینه سیاست‌های جغرافیایی ایجاد گردید و یک بار دیگر فن‌آوری روابط خاص و سفارتی و سیاسی - جغرافیایی را دچار تحول ساخت. دقیقاً همان‌گونه که ماهان و مکیندر نظریه‌های سیاسی - جغرافیایی‌شان را - به ترتیب - بر اساس تجزیه و تحلیل آثار فن‌آوری تسهیل‌کننده تحرک دریایی و زمینی بنا کرده بودند، جولودونه نیز در دهه 1920، هواپیما را موجد امکانات بی‌سابقه‌ای برای جنگ علیه اهدافی می‌دانست که قبلاً در برابر حمله و تخریب آسیب‌ناپذیر بودند. پیش‌تر از این، فعالیت‌های انسان تابع محدودیت‌های زمینی و دریایی بود، اما در تحرک هوایی موانع محدودکننده‌ای وجود ندارد.

او در سال 1921، با دوراندیشی خود، به این نتیجه رسید که «هواپیما در عملیات و انتخاب مسیر، آزادی کاملی به انسان می‌دهد» و از این‌روی، جنگ‌های آینده با جنگ‌های گذشته کاملاً تفاوت می‌کند. اکنون مهار حوزه هوایی، تحرک و قدرت بی‌سابقه‌ای به کشورها داده است. این وسیله می‌تواند از هر نقطه جهان به هر نقطه دیگری در کوتاه‌ترین مدت - به خط مستقیم - و در هر مسیری پرواز کند. با این سلاح جدید، آثار جنگ دیگر به حیطة برد توپ‌های زمینی محدود نمی‌گردد بلکه تا بیش از صدها مایل در قلمرو کشورهای درگیر جنگ گسترش می‌یابد... دیگر هیچ تمایزی بین نظامیان و غیرنظامیان وجود نخواهد داشت. (18)

4- ژئوپولیتیک؛ اهمیت سیاسی فضای جغرافیایی

فریدریش راتسل (1844 - 1904)، جغرافیدان آلمانی، از پیش‌گامان مکتب «جغرافیای انسانی» است. او برای اولین بار، اصطلاح جغرافیای انسانی را مطرح ساخت که به معنای ترکیبی از «جغرافیا، انسان‌شناسی و علم سیاست» بود. بدین‌سان، رشته جدید جغرافیای سیاسی در قرن 19، در آلمان متولد شد. این رشته جدید در صدد آن بود که انسان‌ها، کشورها و جهان را به عنوان موجودات زنده مورد مطالعه قرار دهد. از نظر راتسل، کشورها مجموعه‌ای از موجودات زنده‌ای تلقی می‌شوند که فضایی اشغال کرده، رشد یافته، تحلیل می‌روند و سرانجام می‌میرند. (19)

رودلف خلن (1824 - 1922)، جغرافیدان و سیاستمدار سوئدی، از شاگردان راتسل، مفهوم اندیشه «انسان‌نگاری» را که به موجب آن، دولت بیش از یک مفهوم حقوقی تلقی می‌شد، توسعه داد. وی دولت را به عنوان یک اندام زنده جغرافیایی در فضا توصیف کرد و در این‌باره، در کتابش با عنوان دولت به مثابه شکلی از زندگی، در سال 1922، حقوق و قوانینی به دست داد که بر آن نام «ژئوپولیتیک» نهاد. او اولین کسی بود که اصطلاح «ژئوپولیتیک» را برای توصیف بنیادهای جغرافیایی قدرت ملی به کار برد. وی با توسل به نظریه زیست محیطی درباره کشورها، معتقد بود که کشورها مانند حیوانات - در نظریه داروین - در تنازع بقای شدیدی به سر می‌برند؛ آن‌ها علاوه بر مرز، پایتخت و خطوط ارتباطی، دارای شعور و فرهنگ نیز هستند. او این‌گونه اظهار می‌داشت: حیات کشورها نهایتاً در دست انسان می‌باشد و پیدایش قدرت‌های بزرگ ناشی از توسعه‌طلبی کشورهای قوی است. (20)

پیروان خلن و راتسل در فاصله دو جنگ جهانی، برای ایجاد چهارچوبی برای توسعه‌طلبی ملی آلمان، «ژئوپولیتیک» را به کار گرفتند. کارل هاوسهوفر (1869 - 1949) در سال 1925، مدرسه عالی آلمان را در دانشگاه مونیخ تشکیل داد و مجله ژئوپولیتیک را منتشر ساخت. این دو اقدام مورد حمایت جدی رایش سوم قرار گرفت. نظریات او اساس تصورات هیتلر را در مورد توسعه‌طلبی نازی‌ها تشکیل می‌داد. از دیدگاه او، «ژئوپولیتیک» بیانگر ارتباط پدیده‌های سیاسی و جغرافیا بود.

اصولاً توجه دانشمندان علم جغرافیای سیاسی به مسأله رابطه انسان با طبیعت معطوف بود. آن‌ها به بررسی تأثیر آب و هوا، هندسه زمین (توپوگرافی) و منابع طبیعی بر تمدن‌ها می‌پرداختند؛ مثلاً، راتسل معتقد بود که انسان همواره درگیر مبارزه برای دستیابی به فضای زندگی است. این باور بعدها در قالب اصطلاح «فضای حیاتی» به صورت جزئی از اندیشه هاوسهوفر و هیتلر درآمد.

هاوسهوفر سعی می‌کرد تا تبیین منظمی از جغرافیا در اختیار امپراتور نظامی آلمان قرار دهد. این هدف به شیوه ذیل تحقق می‌یافت:

1. ایجاد رابطه میان قدرت ملی و عوامل جغرافیایی؛

2. جمع‌آوری اطلاعات جغرافیای مربوط؛

3. ارائه تبلیغات منطقی برای توسعه‌طلبی و تجاوزگری نازی‌ها.

بدین‌سان، در اندیشه هاوسهوفر و پیروانش، «ژئوپولیتیک» و «سیاست قدرت» مترادف گردید. مفاهیم «ژئوپولیتیک» هاوسهوفر، از قبیل «فضای حیاتی» و «مرزهای پویا» در شکل‌گیری نگرش هیتلر نسبت به جهان تأثیر گذاشت و به بروز جنگ جهانی دوم کمک کرد.

هاوسهوفر عمیقاً از نظریه «قلب زمین» و دیگر نظریات مکیندر متأثر بود که می‌گفت راز رهبری جهان در «قلب زمین» نهفته است و نظریه «قلب زمین» برای وی بنیانی برای توسعه‌طلبی آلمان نازی، برای کسب «فضای حیاتی» تبدیل شد. در نهایت، نظریه‌پردازان سیاست‌های جغرافیایی آلمان، جغرافیایی - راهبردی را به عنوان یک علم نظامی به وجود آوردند و تمامی اطلاعات درباره دشمن برای یک حمله سریع و قطعی گردآوری شد؛ آنچه نباید اتفاق می‌افتاد رخ داد. در هر حال، اندیشه سیاسی - جغرافیایی آلمان از راتسل تا هادسوفر حاوی مفاهیم ذیل بود: (21)

- خودکفایی از نظر مواد خام، بازار، صنعت و رشد جمعیت؛

- فضای حیاتی یا سرزمین و منابع طبیعی کافی برای جمعیت کشور؛

- مناطق متحد یا مناطق جغرافیایی وسیع‌تری به جای مرزهای محدود ملی؛

- حق کشورها نسبت به مرزهای طبیعی (ساخته دست طبیعت)؛

- فرض تسلط سرزمین وسیع اوراسیا - افریقا بر جهان به دلیل برخورداری از گسترده‌ترین قدرت زمینی - دریایی

نتیجه آن‌که در طی زمان، تحولات فن‌آورانه به تناسب، موجب جایگزینی عوامل جغرافیایی گردیده و امروزه برخی از نویسندگان به ظهور جریانات جهانی اشاره کرده‌اند که منحصر به پیدایش روابط جغرافیایی - راهبردی و سیاسی - جغرافیایی تازه‌ای می‌انجامد که در آن، دو مسأله اهمیت ویژه‌ای می‌یابد: یکی منابع طبیعی و دیگری افزایش احتمال قطع جریان نفت و مواد خام حیاتی از محل تولید یا در مسیر حمل و نقل. وابستگی کشورهای صنعتی به مواد خام همراه با تقویت احتمال ممنوعیت صدور این مواد از سوی صادرکنندگان و نیز تأثیر فراگیر فن‌آوری بر روابط بین‌الملل - به طور عام - و سیاست خارجی کشورها - به طور خاص - مجدداً نظرها را به سمت تحلیل‌های سیاسی - جغرافیایی معطوف داشته است، با این تفاوت که امروزه امکان درگیری بر سر منابع کمیاب در حالی رو به افزایش است که فن‌آوری نظامی بین بازیگران گوناگون دولتی و غیردولتی پخش شده است. بنابراین، مسأله محیط زیست و عوامل جغرافیایی نه تنها برای نظریه‌پردازان قدیم و جدید، بلکه در سال‌های آینده برای نظریه‌پردازان تحلیلی و تجویزی در حوزه روابط بین‌الملل دارای ارزش محوری است؛ چه این‌که در نهایت، کلیه سیاست‌های خارجی و دیگر الگوهای تعامل بین‌الملل در چارچوب یک محیط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و جغرافیایی قرار می‌گیرد.

به گفته کالین گری، ژئوپولیتیک «صرفاً نمونه‌هایی از اندیشه‌های گوناگونی نیست که به تبیین ساختار مسائل سیاست‌گذاری کمک می‌کنند، بلکه فرا چارچوب یا چارچوب برتری است که نه تنها تعیین‌کننده سیاست‌هاست، بلکه به عوامل و جریانات بلند مدتی اشاره می‌کند که بر اهداف جوامع امنیتی خاص و دارای سازمان ارضی ناظر است.» (22)

در مفهوم «ژئوپولیتیک»، نظام‌های سیاسی، نظام‌های بازی هستند که درون‌داده‌های ناشی از محیط خود را پذیرفته، در مقابل آن، برون‌دادهایی را ارائه می‌دهند.

چکیده و نتیجه

نکات عمده‌ای که در مجموع مطالب مذکور، قابل توجه و حایز اهمیت می‌باشد، عبارت است از:

1- در نظریه ژئوپولیتیکی، ساختار جغرافیایی که در آن اعمال قدرت می‌شود، نقش راهبردی دارد و نقاط بحرانی با مناطق

سوق الجیشی تطبیق می‌نماید.

2- منطقه‌ای که مورد توجه قدرت‌های بزرگ بوده و در برقراری ارتباط یا برهم‌زدن آن مؤثر می‌باشد، اهمیت سیاسی - جغرافیایی دارد.

3- اهمیت سیاسی - جغرافیایی ذاتاً نه عاملی مثبت است، نه منفی، بستگی به نحوه استفاده از آن دارد. کارایی موقعیت سیاسی - جغرافیایی در گرو داشتن انسان‌های فعال و کارشناس بوده و تنها در این صورت عامل موفقیت است، وگرنه عامل بحران به شمار می‌رود.

4- در تحلیل ژئوپولیتیکی، هدف تبیین رابطه بین مراکز قدرت بین‌المللی و مناطق جغرافیایی است.

5- در دنیای معاصر، «ژئوپولیتیک» تنها به معنای رقابت سیاست‌های راهبردی در سطح جهانی نیست، بلکه آمیزه‌ای است از مجموعه عوامل و عناصر متخاصم و متعددی که بر سرزمین‌های با ابعاد کوچک به رقابت و کشمکش می‌پردازند و هدف آن‌ها یا اثبات تفوق سیاسی خود می‌باشد یا بیرون راندن رقبای سیاسی از صحنه.

... پی‌نوشت‌ها

1- جیمز دونرتی و رابرت فالتزگراف، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علی‌رضا طیب و وحید بزرگی، تهران، قومس، 1372، ج 1، ص 103

2- جک. سی. پلینوو روی آلتون، فرهنگ روابط بین‌الملل، ترجمه حسن پستا، تهران، فرهنگ معاصر، 1375، ص 131 - 132

3- مراد موقعیت جغرافیایی جزایر واقع در دریای مدیترانه (جزایر کرت، قیرس و سیسیل) است.

4- عزت‌الله عزتی، ژئوپولیتیک، تهران، سمت، چاپ دوم، 1371، ص 75

5- بوریس گرومف، ارتش سرخ در افغانستان، ترجمه عزیز آریانفر، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل، 1375، ص 10 (سخن مترجم)

6- حسین شکوهی، فلسفه جغرافیا، تهران، گیتاشناسی، 1364، ص 443 به بعد

7- ایولاکست، مسائل ژئوپولیتیک؛ اسلام، دریا، آفریقا، ترجمه عباس آگاهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1367، ص 8-6

8- عزت‌الله عزتی، پیشین، ص 84 و 85

9- همان، ص 78

10- عزت‌الله عزتی، پیشین، ص 91-92

11- جیمز دونرتی و رابرت فالتزگراف، پیشین، ص 103

12- همان، ر.ک: جگ سی پلینوو، روی آلتون، پیشین، ص 138-142

13- جیمز دونرتی، پیشین، 106

14. Ladis K. D. "the Origins and Evolution of Geographics", Journal of Conflict Resolution, IV (March 1960) P. 19

15. Alfred Thayer Mahan, The Influence of Seapower upon History, 1660- 1783. Boston: Little Brown, 1897) esp. pp. 281-329)

به نقل از: جيمز دونرتی، فالترگراف، ص 113. ر.ك: جك سی پلینو، روی آلتون، پیشین، ص 135

Halford Mackinder, "The Geographical Pivot of History", Geographical Journal, xIII (April 1904) P. 150

به نقل از همان، ص 116 و ص 137. ر.ك: جك سی پلینو، روی آلتون، پیشین، ص 133

Halford Mackinder, "The round world and wining of the peace", Foreign Affairs I (July 1963), P.601xx

به نقل از همان، ص 117 و 137 ر.ك: جك سی پلینو، روی آلتون، پیشین، ص 134

Giulio Douhet, The Command of the Air, trans, Dino Ferrari (New York: Coward - Mecann,1942) pp.10-11

به نقل از همان، ص 118 و 138

Friedrich Ratzel, Anthropogeographie, 2nd ed. (stuttgart: J. Engelhorn, 1899). Part I, p.2

به نقل از همان، ص 119 و 138

Rudolf Kjellen, Der staat als Lebensform, trans. M. Langfelt (Leipzig: S. Hirzel verlag, 1917), pp. 218-220

به نقل از همان، ص 119-120

21- همان، ص 121، ر.ك: جك سی پلینو، روی آلتون، پیشین، ص 136-137

Colin S. Gray, "The Jeopolitics of super Power" P.11 .22

به نقل از همان، ص 132